

سال های برفی

رمان

علی اکبر درویشیان

چاپ اول

نشر گلچین ادب



سرشناسه: درویشان، علی اکبر، ۳۲۰ -
عنوان و نام پدید آورنده: سال های برسی (ر.ن) / اکبر درویشان؛
ویراستاری: داراب گلچین
مشخصات نشر: کرمانشاه: گلچین ادب، ۳۹۹
۳۱۷ ص.

ISBN: ۹۶۲-۶۰۰-۸۹۰۰-۵۹-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیفا
موضوع: داستان های فارسی - - قرن ۱۴
موضوع: Persian Fiction - - 20th century
شناسه افزوده: گلچین، داراب، ۱۳۵۷- ویراستار

۸۶۳/ ۶۲

۶۲۲۷۷۸۵

PIR ۸۳۴۸

کتاب شناسی ملی



نشر گلچین ادب

adabgol@gmail.com

golchin.darb@yahoo.com

T: 0918 280225

سال های برافراشته (زمان)

علی اکبر درویشی

دارا گلچین

درب گلچین

گلچین ادب

۱۰۰۰ نسخه

اول ۹۹

۴۷۰۰۰ تومان

ویراستاری:

صفحه آرایی و طرح جلد:

نشر:

شمارگان:

نوبت چاپ:

قیمت:

978 - 600 - 8900 - 59 - 7

مقدمه سخن ناشر

به هر کسی نتوان گفت شرح قصه خویش
مگر به صاحب دیوان محترم گویم
آغاز و انجام هر نویساندن که بر دیوان هستی می گذرد همانا اوست، که کار
را به سرانجام رساند و اوست که بر سر خرد و دانش و عقل دهم، تکیه
زده تا آن کارها بر این کارگه به کمر آید و چون بر این دور مدور
می نگری، دستان حکمت و قدرت و عظمت و شوکت اوست که آن را بر
مدار می گرداند و چون این گونه هست به بی مداری نمی می نهد. پس با
این لکنت بی توان من، چگونه تواند در برابر این همه ابهت و جبروتش به
توان در آید و از این کار عاجز نماند، چرا که در برابر این سلف عاجز دردمند،
نمی توان به قامت تمام استادگی کرد و کلاه از سر فرو نیفتد. پس چون نظر
کنم هیچ در مقابل این کران می بینم و آن که این هیچ، همانا منم. پس برای
این بصیرت حقیر چه می توان تحفه برم تا آن کلان را برای خویش به نظر
آورد و تجسم کند و آن گونه می نماید که شیخ حافظ می فرماید:

هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال
 با که گویم که در این پرده چه‌ها می‌بینم
 و پرده‌ی حجاب تنم است که مرا از این همه کرامت نمی‌تواند به کل به
 شعورش برساند و آن زمان که از این روی بر روی دیگر شوم و آن هیچ را
 نیز نبینم، آن گاه است که او به تمامی در برابرم عیان گردد و خود را چنان
 می‌نماید که هیچ چیز نمی‌تواند آن را به کلام آورد. از سر لطف سخن
 مهتری است که این کهترِ کهترین می‌تواند زبان بگشاید و اندک سخنی با
 الکنر بنماید و آن را با دست لرزان خویش بر ورق اوراق او نویسد و این
 را صد هزار بار اگر گویم باز کم است که شکر باید تا این توان از بطن من
 به درآید.

حال بر این روال نیز جاری است داد تا از این سیاهه‌ای که مرد بزرگی
 چون علی اکبر درویشیان نگاشت به بدر کفایت سخن گویم، گرچه هر آن
 که من عیان کنم همه در این گفتارهایش پیداست و سر آن دارم که با ذوق
 بی چیز خود، کمر خدمت بسته و در حجاب و نیز به خود بیالم.

کتاب سال‌های برفی از گذشته‌هایی بران‌مان‌ن می‌کند که خود چون
 تاریخی است از برای آنان که ندیده‌اند و یابین که در این راه سختی‌ها
 نه‌شیده‌اند. در این کتاب او با نمودی انسان وار و به گونه‌ای اومانیسیم را
 به نمایش می‌گذارد یعنی داستان حول محور یک انسان می‌گذرد که در
 همه حال او در مرکز است و غیر آن همه چیز در کناره‌ها و اگر از جایی و
 مکانی گذر می‌شود قصد بر توصیف آن مکان و آن زمان نیست بلکه قصد
 بر حال و احوال آن شخص است که در آن مکان و زمان ره می‌پیماید.

در نگاه اول عنوان کتاب توجه را به خود جلب می کند و آن هم تطابقی با سال های ابری علی اشرف درویشیان است و همانند آن یک رثالیسم است و به آن چه که واقعیت است می پردازد. این نیز دور از ذهن نیز نباید باشد چرا که علی اکبر نیز همان راه برادر را در پیش گرفته تا اثری خلق کند که بتواند پهلوی به پهلوی آن ها بزند و در سال های برفی گذران عمر را با رخدادها بیشتر به تصویر می کشد. رخدادهایی که هر یک خود پندی در آن نهفته است و اندیشه ای که اگر به تامل در آن نگری به تحقیق در می یابی که همه کوله ریزی است از تجربه و دانش اندوزی سال های متمادی.

اما در بحث رمان باید این نکته را خاطر نشان کنم گر چه در این اثر نیز در بسیار مواقع آن گونه که دیدیم به جزئیات پرداخته شده اما ریز شدن در همی آن ها نیست و این خصلت داستانی نویسی به سبک ایرانی است چرا که زمانی که در رمان های خارجی نور می کشیم همانا آن قدر ریز جزئیات می بینیم که در برخی زمان ها رشته ای اصلی داستان از دست می رود و ذهن درگیر این ریز جزئیات می گردد، اما در رمان های ایرانی سرمنشاء و مبداء تحولاتی است که بر انسان وارد می شود و او را دستخوش تغییر کرده و در مواقعی نیز این قضیه بر عکس عمل می نماید و اگر جزئیاتی نباشد به کار برده می شود بعد از فراغت از آن دوباره به راه اصلی داستان بازگشت داده می شود و آن را در پیش می گیرد. و این گون هست که رثالیسم در این نوشتار به خوبی مشهود است و از سوررئالیسم دوری شده است. از طرفی ذهن ناخود آگاه در برخی موارد او را به سمت و سویی می برد که خیال پردازی کند اما در این معرکه همانا احساسات غلبه نکرده و همانا پیروی از عقل در آن نمود دارد. از سویی در قسمت های مختلف داستان به گونه ای

به شیوه‌ی طنزپردازی است که این طنز طنزی است که در آن هجو و هزل و یا به تمسخر گرفتن نیست بلکه نوعی لطیفه‌هایی است که شخص در آن سعی دارد به گونه‌های مختلف مخاطب را به خنده وادارد و این که از وقایعی که در اطراف ما شاید در روز به وقوع می‌پیوندد بتوان آن را به شکلی به کار برد که کاری خنده‌آور باشد و ایجاد همین موقعیت‌هاست که سبب خنده دار بودنشان می‌شود که اگر خوب نگاه کنیم در بیشتر موارد به صورت یک جریان عادی است در حالی که در نوشتار به گونه‌ای است که می‌توان طنزآمیز به آن نگریست و در مقابلش واکنش نشان داد. البته نوع طنز مانند یک نوع اثر ادبی نیست و یا این که دیگران را به سخره گرفتن برانگیخته نمی‌شود بلکه به صورت خود را کوچک شمردن و در مقابل آن که از این کوچک‌تری خود را به بزرگی رسانده و جای خویش را باز کردن در میان دیگران و در دل جای گرفتن است.

از منظری دیگر تلاش‌های مستمر و کوشش‌های انسان‌ها در طول زندگی خود را به تصویر می‌کشد که شخص از زمان آغازین تا زمانی که اکنون در حال گذران است درگیر چه نوع تغییری می‌شود و چه نوع اتفاقاتی در این مسیر زندگی می‌تواند بشود و حتی در بررسی مراحلی دست سرنوشت در کار است تا او را به سمت و سویی دیگر بکشد. این زمان آغازش از سال‌های قبل از انقلاب است زمانی که کوچه‌ها و خیابان‌ها دچار تغییرات نشده و همان شکل قدیمی خود را دارند. و اما نکته‌ی بارز در این مورد این است که در جاهایی نوع زندگی انسان‌ها در آن برهه زمانی و یا حتی نام‌هایی که کوچه و خیابان‌ها داشته‌اند نیز که به تصویر می‌کشد خود اطلاعاتی به دست می‌دهد که خواننده‌ای که در آن برهه‌ها ناظر نبوده

بتواند به نوعی شکلی از آن محیط شهری را برای خود مجسم سازد و این تجسم او را در شناخت بهتر و درک بیشتر داستان کمک خواهد کرد.

در مورد زبان کتاب باید عنوان کنم گرچه زبان به شیوه‌ی پارسی است اما در محاورات از لهجه‌ی کرمانشاهی بهره گرفته شده و آن این که در گذشته این لهجه‌ی کرمانشاهی نمود بسیاری داشته و البته اکنون تا حدودی کمرنگ‌تر شده است. در این نوع گویش همانا کلمات و واژگان فارسی به سکان تغییر یافته اند و آن هم از نوعی که یک حرف از آن‌ها افتاده و به نوعی خدشه بر شده اند و اگر مثال آوریم در واژه‌ی "می کنیم" حرف "ی" حذف شده و به سکنم درآمده است که البته این نوع گویش در زمان تکلم نیز صدا در ته گله انداخته شده و برعکس زمانی که شما می کنیم را تکلم می کنید و لب‌ها به طرفین رفته حالت بالا و پایین رفتن لب است در این واژه به تکلم کرمانشاهی لب‌ها جمع شده و صدا به انتهای گلو برده می شود و البته میم ضمه می گیرد. در نمونه ای دیگر علاوه بر لهجه‌ی فارسی کرمانشاهی از زبان کردی نیز سخن به میان آمده و این همانا کردی است که به آن کردی کلهری می گویند که در آذربایجان کرمانشاه به کار برده می شود و اگر مثال بزنیم همانا واژه‌ی "خوم" در این نوع زبان، معادل همان خودم است در زبان فارسی و از نوع زبان سورانی نیز در آن به کار رفته است همان گونه که می دانیم این نوع زبان در مناطقی که استان و سنندج و قسمت هایی از کرمانشاه نیز که شهرستان های از کرمانشاه شامل کامیاران، جوانرود، پاوه و از کردستان می توان به بخش هایی از مریوان، سنندج، نوسود، سقز، نودشه و بیاره اشاره کرد. مثلاً نمونه ای از این واژه ها همانا "و خیر هاتیده" که در ترجمه‌ی فارسی آن یعنی خوش آمدی یا

همان خوش آمد گویی است. و این نوع ساختار زبانی به کار برده شده در این اثر از برای آن است که شخص خواننده از نوع زبان‌هایی که در کرمانشاه به کار برده می‌شود بتواند به شناختی برساند. و به کاربردن چند نوع لهجه و گویش خود از خصیصه‌های بارز این داستان است.

در برخی موارد نیز با توجه به توصیف محل‌هایی از کردستان به آن گذر شد، می‌توان به اقلیم‌های آن نیز اشاره کرد که این نوع اقلیم از نوع سرد و خشک است و در زمستان‌های سرمای شدید همراه با برف را در خود به وفور داراست.

از آن جای که شخص اول داستان که خود راوی است و در روایت اول شخص یا من راوی، «استان معمولاً توسط یک راوی روایت می‌شود که خود یکی از شخصیت‌ها در داستان است. راوی اول شخص همیشه در این زاویه دید شخصیت عملی انجام می‌دهد، قضاوت می‌کند و نظرهایش را بیان می‌نماید و به خوانندگان اجازه نمی‌دهد افکار و احساسات دیگر شخصیت‌ها را درک کند یا ادراکشان». «دازه ادراک راوی است. ما از شخصیت‌ها و رویدادها از طریق مشاهدات و اطاعات راوی آگاه می‌شویم. یک راوی هشیار مانند یک انسان است که رفتارها و اتفاقات گذشته را نقل می‌کند، پس نمی‌تواند شاهد کاملی باشد، نمی‌تواند همه چیز را تمام و کمال ببیند و اتفاقات کاملاً را درک کند، بنابراین لازم نیست تمام افکار درونی به صورت کامل انتقال داده شود، ممکن است راوی اهدافی را دنبال کند. اگر بخواهیم در مورد رمان‌هایی که از اول شخص مفرد استفاده می‌کنند مثال بیاوریم می‌توان به خورشید همچنان می‌دمد از ارنست همینگوی، زوریای یونانی از نیکوس کاوانتزاکیس، عقاید یک دلچک از

هاینریش بل، سمفونی مردگان از عباس معروفی و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم از زویا پیرزاد اشاره کرد. می‌توان به این نکته نیز اشاره کرد که راوی با وجود قهرمان بودن داستان در برخی مواقع به صورت تفسیری مطالب را عنوان می‌کند و به غیر از اول شخص مابقی نیز در سایه او قرار گرفته و به صورت یک انسان معمولی نمود دارند. و یا از این نمونه روایی بودن این شخص مثلاً در داستان سه قطره خون صادق هدایت که این گونه می‌گفت: دیروز بود که اتاقم را جدا کردند. آیا همان طوری که ناظم وعده داد من حالا کلی حالجه شده‌ام و هفته دیگر آزاد خواهم شد؟ آیا ناخوش بوده‌ام؟ نوع نگرشی که در این اثر دیده می‌شود همانا در بسیار موارد همچون شیوه‌های نگرشی برادر خویش در کتاب سال‌های ابری ما بیشتر زجر و درد و سختی‌ها را می‌بینیم و در واقع یک نوع نگرشی است که انسان را بیشتر با نوع سختی‌ها و زندگی آشنا می‌سازد و گرچه در داستان در برخی جاها نیز از شادی می‌شود اما آن شادی بسط داده نمی‌شود و همان گونه به صورت گذرا از آن عبور کرده و اطلاعات خاصی به ما نمی‌دهد. مثلاً در قسمت ازدواج به گونه‌ای است که ما نمی‌توانیم به تمامی نوع ازدواج‌ها و وصلت‌ها را در آن زمان که خود شخص و یا قهرمان داستان بوده است به تمامی مشاهده کنیم و با درمورد آن قسمت که مربوط به زندانی شدن برادرش است او باز هم در مورد وضعیت زندانی‌ها در آن زمان و یا این که نوع آزارها و اذیت‌ها را به تمامی برای ما روشن نمی‌سازد. در این کتاب شخص اول داستان در این فکر است که رنج‌های خود را به تصویر بشکند و این که به نوعی خود را خالی کند تا بتواند آن چه را که سال‌ها در دل داشته برای ما به شیوه‌ای

که حوصله سر بر هم نباشد عنوان دارد. به مثابه آن شعر شیخ اجل که می‌فرماید:

نوک مژگانم به سرخی بر بیاض روی زرد
قصه‌ی دل می‌نویسد حاجت گفتار نیست.

او با وجود این که آثار برادرش علی اشرف درویشیان را همیشه در خاطر داشته و دارد خود را به قالب داستانی او نزدیک تر می‌کند و او نیز در این اثر از فقره سختی همیشگی سخن به میان می‌آورد و یک جو نامطلوب را ترسیم می‌کند. مثلاً علی اشرف درویشیان در کتاب سه شنبه‌ها این گونه می‌گوید:

درسی داریم به نام آیین نگارش. اسم مدرسه‌اش آشنا به نظر می‌رسد، کتاب‌هایش را تا آن زمان با شهرستان رسیده خوانده‌ام. ساعت دوم با او درس داریم. همه پشت در آمف. نتاثر هجوم آورده‌اند. یکی از لنگه‌های در بسته است جمعیت همدیگر را اشار داده و لگدمال می‌کند. کسی را می‌بینم که دولا شده، چفت در را پایین کشیده و در کناری می‌ایستد. مردی بلند قامت و کشیده با سیلی پهن، صورتی گندم‌گون و جانه‌ای مستطیلی. تا آن وقت عکسش را ندیده بودم.

اما از سمتی علی اکبر درویشیان در این کتاب کمتر به سمت سوی بنیان خانواده روی می‌نهد و در بیشتر مواقع از آن دوری می‌کنند. بیانی از آن به ما نمی‌دهد و حول محور داستان در بیرون از محیط خانه و آن چه که در محل کار و تردد‌های او رخ می‌دهد، به تصویر می‌کشد. کانون خانواده در برخی قسمت‌ها تنها به عنوان یک برگشت شخص به آن برای مکان آسایش و آرامش است و از رخداد‌های آن خبر چندانی نیست.